

فصلنامه علمی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره شایه: 1735-739X

دوره ۱۳، شماره ۱ (پیاپی ۶۷)، پاییز ۱۴۰۰

DOI:10.29252/PIAJ.2021.101838

بررسی مناسبات بازار سنتی و ساخت سیاسی در دوره هاشمی‌رفسنجانی (۱۳۶۸-۱۳۷۶)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۱۴

وحید سینانی*

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۲۰

سارا اکبری**

چکیده

دولت و بازار به‌عنوان دو نهاد سیاسی و اقتصادی در ایران معاصر و به‌ویژه در دوره جمهوری اسلامی روابط متغیری را تجربه کرده‌اند. در دهه نخست دولت در چارچوب نظام اقتصاد متمرکز تلاش کرد از میزان نفوذ و قدرت بازار سنتی در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی بکاهد. اما با ورود به دهه دوم و آغاز دوران ریاست جمهوری هاشمی‌رفسنجانی این مناسبات تا حد زیادی متحول گردید. این تغییر بیش از هر چیز متأثر از اتخاذ سیاست تعدیل اقتصادی در دولت نخست وی بود که زمینه‌های قدرت‌یابی و استیلای جناح راست سنتی و بازار در عمده‌ترین نهادها و مراجع قدرت و اقتدار کشور را فراهم نمود. اما به تدریج و به‌ویژه از سال ۱۳۷۲ زمینه‌های اختلاف میان دولت وی و جناح بازار فراهم و به تقابل آن‌ها انجامید. سوال اصلی این مقاله چگونگی تاثیر سیاست‌های اقتصادی بر تعامل دولت و بازار در دولت اول و دوم هاشمی‌رفسنجانی است. فرضیه نویسنده این است که اگرچه در دولت اول هاشمی با اجرایی شدن سیاست‌های لیبرالی، سرمایه‌داری تجاری و سنتی در پیوند با دولت توانستند منافع خویش را تأمین نمایند، اما سیاست‌های جدید اقتصادی دولت دوم، شکل‌گیری طبقه سرمایه‌دار صنعتی، ورود سرمایه‌گذاری خارجی به کشور، تورم، تغییر در نظام توزیع و ایجاد فروشگاه‌های زنجیره‌ای موجب دگرگونی آشکاری در روابط میان دولت و بازار شد.

واژگان کلیدی: دولت، بازار، اقتصاد سیاسی، تعدیل اقتصادی، هاشمی‌رفسنجانی.

*دانشیار علوم سیاسی

دانشگاه فردوسی

مشهد (نویسنده مسئول)

sinaee@um.ac.ir

** دانشجوی دکتری علوم

سیاسی (گرایش مسائل

ایران) دانشگاه فردوسی

مشهد

sa_ak195@mail.ac.ir

مقدمه

در دهه نخست جمهوری اسلامی به دلیل عدم اجماع میان نخبگان حاکم بر سر مسائل جاری کشور به ویژه مسائل سیاسی و اقتصادی و همچنین وقوع جنگ تحمیلی، میان دو نهاد دولت و بازار همواره اختلاف های جدی وجود داشت. اما در دهه دوم جمهوری اسلامی و پایان یافتن جنگ تحمیلی دوره جدیدی در حیات جمهوری اسلامی آغاز شد که مختصات بسیاری از پویای های سیاسی و اقتصادی را متحول ساخت. در واقع در دو سال پایانی دهه نخست جمهوری اسلامی با وقوع برخی رخدادها روند جابه جایی قدرت سیاسی در کشور آغاز گردید. با پایان جنگ و درگذشت امام خمینی شرایط تازه ای در کشور پیش آمد که با تغییرات زیادی همراه بود. با انتخاب آیت الله خامنه ای به رهبری و تکیه هاشمی رفسنجانی بر مسند ریاست جمهوری که با تغییرات ساختاری در قدرت سیاسی همراه بود، فضای کشور به سمت تحولات گسترده ای رفت که تمایز آن از دوره پیشین به خوبی آشکار است. هنگامی که هاشمی رفسنجانی به ریاست جمهوری رسید سیاست های اقتصادی جدیدی را مطرح کرد که با سیاست های اقتصادی دولت پیشین متفاوت بود. منشا این دگرگونی و چرخش را می توان در تحولات به وجود آمده در دو سطح ملی و جهانی دانست. در سطح ملی دولت هدف اصلی خود را بازسازی اقتصاد ایران، که در طی جنگ متحمل خسارات فراوانی شده بود، اعلام و در این راستا سیاست هایی را که همسو با رویکرد لیبرالیسم اقتصادی بود، در دستور کار خود قرار داد. در سطح جهانی نیز دوره ریاست جمهوری وی با فروپاشی بلوک شرق و زوال گفتمان اقتصادی دولت گرا در سطح جهانی و رونق سیاست های اقتصادی لیبرالی همراه بود؛ بنابراین دولت هاشمی نیز به پیروی از سیاست های لیبرال صندوق بین المللی پول، همین رویه را در پیش گرفت.

ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی برای جریان راست و جناح بازار نوید آغاز دوره ای جدید بود. هاشمی با اتخاذ سیاست های راست گرایانه و حذف نیروهای چپ از بلوک قدرت و در نتیجه پایان بخشیدن به هژمونی آن ها،

«زمینه‌های قدرت‌یابی و استیلاي جناح راست سنتی و بازار در عمده‌ترین نهادها و مراجع قدرت و اقتدار کشور را فراهم نمود. هرچند جناح چپ به‌ویژه از طریق مجلس سوم که اکثریت آن را تشکیل می‌دادند به مخالفت با سیاست‌های وی پرداختند اما در نهایت نتوانستند به اهداف خود دست یابند» (دلفروز، ۱۳۹۳: ۲۴۶). برنامه‌های اقتصادی هاشمی ابتدا مورد استقبال جناح راست و بازار قرار گرفت. در حوزه سیاسی، وجه مشترک هاشمی و جناح راست تمایل به حذف جریان‌های چپ درون حاکمیت بود و در عرصه اقتصادی نیز پیشبرد سیاست‌های لیبرالی به‌عنوان هدفی مشترک میان آن‌ها مطرح بود. اما به تدریج و به‌ویژه از سال ۱۳۷۲ بار دیگر زمینه‌های اختلاف میان دولت و جناح بازار فراهم شد.

جناح راست که دارای تفکرات اقتصادی متکی به بازار سنتی بود، سیاست‌های جدید اقتصادی، ورود سرمایه‌های جدید به عرصه اقتصاد و ظهور طبقه اقتصادی جدیدی را که به سرعت در حال سیطره بر کل حیات اقتصادی بود تهدیدی علیه خود تلقی می‌کرد و از این‌رو شروع به انتقاد از سیاست‌های اقتصادی دولت نمود. انجام اصلاحات اقتصادی در چارچوب اقتصاد آزاد و تلاش برای برقرار کردن سیاست‌های اقتصادی آزاد که با تأسیس فروشگاه‌های شهروند، فروشگاه‌های زنجیره‌ای دولتی به نام رفاه (۱۳۷۴) که کالاهای یارانه‌ای دولت را در رقابت مستقیم با بازار به مردم عرضه می‌داشت، بار دیگر بازاریان و در نتیجه طیف راست سنتی را مقابل دولت قرار داد، به‌گونه‌ای که مؤتلفه و راست سنتی که تا پیش از این از هاشمی حمایت می‌کردند تبدیل به رقبای او شده و سیاست‌هایش را مورد انتقاد قرار دادند.

چهارچوب نظری

یکی از الگوهایی که برای تحلیل رابطه دولت و بازار می‌توان از آن بهره جست رهیافت «اقتصادسیاسی» است. اقتصاد سیاسی به پدیده‌هایی اشاره می‌کند که در کانون توجه رشته‌های اقتصاد و سیاست قرار دارد و سعی می‌کند توضیح دهد که چگونه قدرت سیاسی بر پیامدهای اقتصادی تأثیر می‌گذارد و چگونه نیروهای اقتصادی بر رفتار سیاسی مؤثر واقع می‌شود

(کلارک، ۱۳۸۹: ۶۰-۶۱). ساخت سیاسی بر تصمیم‌ها، انتخاب‌ها، استراتژی‌ها و نتایج اقتصادی تاثیر می‌گذارد، ساخت اقتصادی دولت نیز تاثیرات قاطعی بر پویای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دارد و این همان چیزی است که اقتصادسیاسی از آن بحث می‌کند.

گرانیکاه اقتصادسیاسی، رابطه دولت و بازار است. یعنی سیاست بیانگر دولت است، اقتصاد هم به بازار ترجمه می‌شود. در رابطه دولت و بازار هم اکثر اقتصاددانان جدید صرفاً قاعده بازار را در نظر نمی‌گیرند، بلکه رابطه دولت و بازار را بررسی می‌کنند و اینکه در هر مرحله، دولت چه سهمی و بازار چه نقشی دارد. حوزه اقتصادسیاسی تلاشی است برای حصول یک درک جامع‌نگر درباره فرایند تحولات اجتماعی از طریق بررسی تعاملات اقتصادی و سیاسی (تقوی، ۱۳۷۹: ۲۳). در عرصه اقتصاد سیاسی بایستی به دو مساله توجه ویژه‌ای داشت. نخست اینکه چگونه دولت و فرایندهای وابسته به آن، تولید و توزیع ثروت را متاثر می‌کنند و از طرف دیگر نیروهای اقتصادی هم بر سیاست تاثیر دارند. دوم اینکه نیروهای اقتصادی چگونه توزیع قدرت سیاسی را تغییر می‌دهند. یعنی هم تاثیر نیروهای سیاسی بر تولید و توزیع ثروت مطرح است و هم تاثیرپذیری که نیروهای اقتصادی بر توزیع قدرت سیاسی دارند.

بر همین اساس نظریه‌های گوناگونی در پاسخ به اصلی‌ترین پرسش‌های اقتصاد سیاسی مطرح شده است. اما به‌صورت متعارف چند جریان اصلی به منظور بررسی و تبیین رابطه دولت و بازار در اقتصاد سیاسی وجود دارد که هر کدام نوع خاصی از رفتار و ساختارهای اقتصادی را توجیه می‌کنند. کثرت دیدگاه‌های متناقض در اقتصادسیاسی، سبب شده‌است آن دسته از نظریاتی که قابلیت ارائه تحلیلی عقلایی و عینی‌گرا از روابط میان دولت و بازار دارند از جمله لیبرالیسم و نحله‌های مرتبط با آن و نیز نظریه‌های چپ و مارکسیستی بیشتر مورد توجه قرار گیرند. دیدگاه‌های چپ و مارکسیستی متأثر از اندیشه‌های کارل مارکس بر تاثیر و ارتباط نزدیک سیاست و اقتصاد باور

دارند اما اولاً به اقتصاد اولویت می دهند و ثانیاً طبقات و مبارزه میان آن‌ها را به جای رقابت دولت‌ها قرار می دهند.

در تفکر مارکسیستی که مبتنی بر حذف و الغای مالکیت خصوصی، نظام اقتصاد دولتی متمرکز و برنامه‌ریزی شده است یک رشته دگرگونی که هدفش تصحیح زیاده‌روی‌های نظام صنعتی و سرمایه‌داری است، تحت عنوان سوسیالیسم مطرح می‌شود (ریتزر، ۱۳۸۸: ۸-۹). نظام سوسیالیستی با اعتقاد به شکست فراگیر بازار یک قدرت مرکزی را موظف به تنظیم برنامه، دادن رهنمون و اجرای برنامه و تاکید بر مداخله دولت در قالب اجرای سیاست‌های بازتوزیعی با توجه به اولویت‌های موجود می‌داند. در این مکتب سازوکار قیمت در تعیین مقدار، چگونگی، زمان و هدف تولید هیچ نقشی نداشته و تمامی این موارد از طریق سازمان برنامه‌ریزی مرکزی با هدف تأمین کالا و خدمات اجتماعی مشخص می‌شود (حسینی و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۳).

لیبرالیسم اقتصادی که از دیدگاه‌های آدام اسمیت و دیوید ریکاردو نشأت گرفته است در واقع واکنشی در برابر کنترل‌های دولتی مبتنی بر سلطه سیاست بر اقتصاد است. اقتصاددانان لیبرال فلسفه کنترل‌های دولتی بر بازار را رد کردند. آن‌ها در نظریه و عمل به تبعیت سیاست از اقتصاد اعتقاد دارند. دیدگاه لیبرال‌های کلاسیک در تلاش برای در هم شکستن یکپارچگی ارگانیک جامعه قرون وسطی، جایگاه بازار را به زیان جامعه و حکومت ارتقا بخشیده است. براساس لیبرالیسم کلاسیک نقش حکومت باید به عنوان یک داور، نگهبان شب، حامی حقوق مالکیت و تضمین‌کننده اجرای قراردادها فروکاسته شود. در سنت لیبرالیسم کلاسیک تاکید بسیار زیادی بر بازار برای سازماندهی به امور اقتصادی می‌شود و تعهد آن‌ها به آزادی فردی و مالکیت خصوصی مانع از آن می‌شود تا از اقدامات عمده و موثر دولت حمایت کنند.

البته، لیبرال‌ها بر سر میزان مداخله دولت و آزادی بازار با یکدیگر اختلاف نظر دارند و همین امر سبب شده است گرایش‌های متنوعی در رهیافت لیبرالیسم وجود داشته باشد. اسمیت و ریکاردو به عنوان لیبرال‌های کلاسیک معتقد به حداقل مداخله دولت بوده‌اند و آزادی‌های نسبتاً مطلق برای بازار

قائل می‌شدند. به تدریج دسته دیگری از لیبرال‌ها مانند جان استوارت میل که به لیبرال‌های مدرن معروف شدند مداخله دولت در مواردی چون بهبود وضع مردم فقیر و آموزش و پرورش را مطرح کردند و معتقد بودند در صورت کاهش بیش از حد نقش دولت، نقص یا شکست در بازار حادث می‌شود (گری، ۱۳۷۹: ۶۵).

ریشه‌های لیبرالیسم مدرن را باید در سنت لیبرالیسم کلاسیک جستجو کرد. تعهد پیشگامان لیبرالیسم کلاسیک، مانند جان لاک و آدام اسمیت به آزادی فردی و مالکیت خصوصی مانع از آن شد تا از اقدام‌های عمده و موثر دولت در حوزه اقتصاد حمایت کنند. اما با ظهور چالش‌های رادیکال و محافظه‌کار بر سر راه نظام سرمایه‌داری، به تدریج مشخص شد که سیاست لسه‌فر نمی‌تواند به تنهایی موفق باشد (کلارک، ۱۳۸۹: ۱۶۱). براین اساس، نظریه لیبرالیسم مدرن مطرح شد. تلاش لیبرالیسم مدرن در افزایش نقش دولت برای تضمین زندگی زندگی آزاد در یک سطح مناسب و توسعه عدالت اجتماعی در کنار حفظ ارزش‌های سنتی لیبرالیستی مانند مردم‌سالاری و مالکیت خصوصی، به این نظریه ماهیتی تلفیقی و ترکیبی داده و آن را تا حدود زیادی انعطاف پذیر کرده است.

مداخله کمتر دولت در اقتصاد (مداخله در حد سیاست‌های پولی)، برتری بازار بر سیاست، حذف تدریجی نظارت دولت بر اقتصاد از جمله آزادی عمل بیشتر در تجارت و سرمایه‌گذاری، تجارت آزاد و کاهش تعرفه‌ها، کاهش مالیات‌ها و حذف موانع فعالیت بنگاه‌های اقتصادی، خصوصی‌سازی خدمات عمومی، اعمال روش‌های مدیریتی مبتنی بر اصول بازار نظیر رقابت داخلی برای خدمات از مهم‌ترین اصول لیبرال‌های مدرن بود (Mittelman, 2000: 55؛ سیدامامی، ۱۳۸۴: ۲۰۷). از منظر این رهپاوت، یک اقتصاد مختلط که سرمایه‌داری را با یک حکومت دموکراتیک فعال ادغام نماید، راه میانه‌ای بین نیروهای مخرب سرمایه‌داری افسارگسیخته و توتالیتریسم از نوع فاشیسم و کمونیسم ارائه می‌کند. آن‌ها خواهان بهره‌مندی از پتانسیل‌های پویای سرمایه‌داری در ایجاد ثروت هستند و همزمان بر کارکرد دولت برای

حفظ امنیت و عدالت برای همه شهروندان و نیز ضعف عملکرد بازار تاکید می‌کنند (کلارک، ۱۳۹۶: ۲۱۰).

با وجود این باید گفت که بهترین توازن میان بازار و دولت نمونه آرمانی ثابتی ندارد که ملت‌ها به سمت آن حرکت کنند. توازن مطلوب بسته به منابع، فرهنگ‌ها و ترتیبات نهادی ممکن است از یک کشور به کشور دیگر متفاوت باشند. این توازن همچنین ممکن است در طول زمان و در پاسخ به تحولات تکنولوژی، محیطی و ارزشی دچار تحول شود. نکته دیگر اینکه از آن جایی که تئوری‌ها و موازین اقتصادی عمدتاً در کشورهای توسعه‌یافته تولید می‌شوند به‌طور کامل و دقیق در سایر کشورها قابل اعمال نیستند. این اصل در مورد ایران نیز صادق است.

در ادبیات مرتبط با اقتصاد سیاسی ایران اغلب بر دو دیدگاه لیبرالیسم کلاسیک و سوسیالیسم تاکید می‌شود؛ در حالی که بررسی روابط میان دو نهاد دولت و بازار و تدقیق در این روابط نشان می‌دهد که آنچه که در ایران به‌عنوان لیبرالیسم و سوسیالیسم مطرح می‌شود چندان به واقعیت نزدیک نیست زیرا هیچ یک از این دو نظام اقتصادی در ایران شکل نگرفته است؛ البته با اندکی تسامح می‌توان گفت که دیدگاه‌های لیبرالیستی و به‌ویژه اندیشه‌های لیبرال مدرن را می‌توان به الگوی حاکم بر روابط دولت و بازار در ایران در دولت اول و دوم هاشمی رفسنجانی تا حد زیادی نزدیک دانست.

سیاست‌های اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی؛ گفتمان تعدیل ساختاری
دولت هاشمی رفسنجانی در حالی شروع به کار کرد که کشور از نظر اقتصادی به دلیل خسارت‌های ناشی از جنگ در وضعیت نامطلوبی به‌سر می‌برد. وضعیت نامطلوب اقتصادی ایران در این سال‌ها در پیوست برنامه اول توسعه چنین بازتاب یافته است: «به‌طور کلی عملکرد گذشته اقتصاد و همچنین ادامه روند موجود وضعیت مطلوبی ترسیم نمی‌کند. از نظر تحلیل مسائل کلان اقتصاد کشور، وجود عدم تعادل‌های اقتصادی و همچنین چگونگی تخصیص منابع به بخش‌های مختلف اقتصادی از مهم‌ترین مسائلی است که باید در تدوین برنامه توسعه برای سال‌های آینده و تنظیم سیاست‌ها

و خط‌مشی‌ها به آن پرداخته شود. وجود شکاف بین سرمایه‌گذار و پس‌انداز (عدم تعادل مالی)... وجود شکاف بین واردات و صادرات، بیکاری... همه عواملی هستند که اگر در چارچوب مجموعه سازگار اهداف و خط‌مشی‌های مشخص یک برنامه به آن‌ها پرداخته نشود در سال‌های آینده بحران‌های جدی را برای اقتصاد کشور در پی خواهند داشت» (پیوست قانون برنامه اول، بخش ۱، ۱۳۸۶: ۶۱-۵۱).

در چنین شرایطی، نخستین اقدام پس از پایان جنگ، بازسازی اقتصاد ویران‌شده و مناطق جنگ‌زده بود. این اقدام امید داشتن روزهای بهتر را به مردم می‌داد (قبادزاده، ۱۳۸۱: ۲۰۰). شواهد متعددی از تغییر فضای کشور پس از پایان جنگ حکایت می‌کند. شعارهای آمارگرایانه انقلابی مانند «نجات مستضعفان عالم»، «مبارزه با سرمایه‌داری جهانی»، «صدور انقلاب»، «فقرستیزی» به شعارهایی چون «بازسازی ویرانه‌های جنگ»، «اشتغال‌زایی»، «توسعه اقتصادی»، «حمایت از سرمایه‌گذاران»، «ایجاد امنیت برای سرمایه» و نظایر آن‌ها تبدیل شد (شادلو، ۱۳۸۱: ۲۰۶-۲۰۷). تغییر شعارها که حاکی از انتظارات جدید بود باعث شد زمامداران شکست برنامه‌های بازسازی و اصلاحات اقتصادی را به‌عنوان یک خطر ارزیابی نمایند (حکیمیان و مشاور، ۱۳۸۳: ۱۹۴).

در نتیجه گروهی از روحانیون مانند رئیس‌مجلس، رئیس‌جمهور و تکنوکرات‌های تحصیل‌کرده در غرب درصدد تغییر برآمدند. در مسیر جدیدی که توسط زمامداران جمهوری اسلامی ایران در پیش گرفته شد جامعه بسته و یکنواخت که محصول انقلاب و جنگ بود و تهییج و حماسه را تقویت می‌نمود به جامعه‌ای نسبتاً باز تغییر یافت. سازندگی و توسعه موجب ایجاد فضای متکثر، مصلحت‌گرایی و عقلانی شدن امور شد. در واقع فرآیند گذار به بازسازی با انتقال به جامعه‌ای توسعه‌گرا با روحیه‌ای میانه‌رو و مصرفی همراه بود. در این زمان نسل جدیدی از رهبران سیاسی شکل گرفتند که عمل‌گرایانه قصد تعدیل ساختارهای ارزشی و سیاسی جامعه جنگ‌زده را داشتند. در نتیجه

دوران جدیدی در جمهوری اسلامی آغاز شد که برخی از آن به جمهوری دوم یاد می‌کنند (یزدی، ۱۳۷۹: ۴۴۱).

در جمهوری دوم ائتلاف روحانیون عمل‌گرا و تکنوکرات، گذار از اقتصاد دولتی به اقتصاد بازار آزاد را شتاب بخشید. سیاست‌های اقتصادی جدید باعث ایجاد مجموعه‌ای از تحولات فرهنگی و سیاسی در لایه‌های جامعه ایران شد که نمودهای آن در سال‌های بعد آشکار شد (سینائی و زمانی، ۱۳۹۱: ۸۲). عنوان سیاست‌های جدید «سازندگی» نام گرفت. سازندگی به برنامه‌هایی اطلاق می‌شد که طی سال‌های ۱۳۶۷-۱۳۷۶ اجرا و به سیاست‌های دوران سازندگی یا تعدیل‌ساختاری معروف شدند (نیلی، ۱۳۷۶: ۵). غلامرضا حیدری نماینده سومین دوره مجلس می‌گوید: «هاشمی بر این باور بود که پس از پایان جنگ وارد عرصه سازندگی شده‌ایم و باید علاوه بر بازسازی مناطق جنگی و واحدهای آسیب‌دیده بر فراهم‌نمودن زیرساخت‌های لازم توسعه تاکید نماییم» (حیدری به نقل از: سینائی و زمانی، ۱۳۹۱: ۸۰).

علی محقر از نمایندگان مجلس سوم نیز ایده سازندگی را برگرفته از بازسازی می‌داند. او می‌گوید: «پس از جنگ آرامش نسبی در کشور به وجود آمد. هنوز دولت موسوی بر سر کار بود که بازسازی مناطق جنگی مطرح و به تدریج این ایده پرورانده و گفته شد به دلیل وقوع جنگ فرصتی پس از پیروزی ۱۳۵۷ نیافتیم که براساس الگوی انقلاب اسلامی به سازندگی بپردازیم؛ پس حالا به جای بازسازی منطقه جنگی و جنگ‌زده بگوییم بازسازی کل کشور و اسمش را سازندگی بگذاریم. پس از درگذشت امام، بازنگری قانون اساسی، حذف نخست‌وزیری و ریاست‌جمهوری هاشمی بازسازی محور اصلی برنامه هاشمی و شعار دولت او سازندگی گردید (سینائی و زمانی، ۱۳۹۱: ۸۰-۸۳). برنامه‌ها و سیاست‌های دوران گذار در راستای جبران خسارت‌ها و خرابی‌های ناشی از جنگ و بهبود وضعیت اقتصادی کشور معطوف به تحکیم زیر ساخت‌های اقتصادی کشور بود. هدف برنامه اول اعاده استعداد و توانایی‌های کشور (بازسازی و تجدید بنیه دفاعی)، بازسازی و توسعه مناطق خسارت دیده از جنگ، اصلاح و بازسازی ساختار اداری و سیاست‌های دولت، کنترل

جمعیت و رشد اقتصادی بود (قانون برنامه اول توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، قسمت اهداف). به طور کلی خط‌مشی‌های برنامه اول حول چند محور اساسی شکل گرفته بود: توجه به بازسازی و راه اندازی چرخ‌های تولید، توسعه امکانات فیزیکی و زیربنایی توسعه، خدمات اجتماعی و رفع عدم تعادل‌های عمده در توزیع امکانات در مناطق مختلف.

این برنامه چارچوبی برای آزادسازی اقتصادی و نفی مدیریت متمرکز بر منابع و تخصیص آن‌ها، که در دوران جنگ برقرار شده بود؛ ایجاد کرد (Hakimian Karshenas, 2000: 44). هدف از این خط‌مشی ایجاد انگیزه برای افزایش کارایی و واقعی نمودن قیمت‌ها و هزینه‌ها و تجهیز منابع برای بازسازی و سرمایه‌گذاری‌های جدید بود. به این معنی که تورم دوران جنگ، استهلاک ماشین‌آلات و امکانات هزینه‌های تولید واحدهای مختلف دولتی را افزایش داده بود در حالی که سیاست کنترل قیمت‌ها، درآمدهای این واحدها را نه تثبیت بلکه کاهش داده بود (کردزاده کرمانی، ۱۳۸۰: ۱۰۰).

برنامه اول از طریق خصوصی‌سازی و آزادسازی و در کل کاهش کنترل دولت و محدود کردن دخالت آن در امور اقتصادی در صدد نیل به وضعیت تعادل بود. خصوصی‌سازی، توسعه صادرات و تشویق سرمایه‌گذاری خارجی، عناصر محوری در سیاست‌های اقتصادی بودند. این سیاست در واقع با نام تعدیل اقتصادی در عرصه جهانی شناخته می‌شود. بنابراین تعدیل اقتصادی و خصوصی‌سازی دو محور اساسی برنامه اول بودند. تعدیل ساختاری مبتنی بر رشد اقتصادی و جلب سرمایه‌گذاری خارجی بود. دولت در اجرای این برنامه از رویکرد توزیعی گذشته به سمت رویکرد تولیدی (که مبتنی بر رشد اقتصادی بود)، گرایش یافت. خصوصی‌سازی و کاهش دخالت دولت در عرصه اقتصاد، حذف یازانه، برقراری نظام تک نرخ ارز و جلب سرمایه خارجی (امیر احمدی، ۱۳۷۷: ۶) و تغییر استراتژی توسعه از جانشینی واردات به توسعه صادرات (سمیعی، ۱۳۸۶: ۴۸۶) از مهم‌ترین اجزای این سیاست بود.

هاشمی درباره سیاست اقتصادی دولتش می‌گوید: «استراتژی اقتصادی و سیاست کلی که من بعد از جنگ به دنبال آن بودم صرفاً در خصوصی سازی و غیردولتی کردن اقتصاد خلاصه نمی‌شد. ما یک استراتژی کلی تعدیل داشتیم که بخشی از آن تعدیل اقتصادی بود. اصل برنامه سازندگی بود»، از منظر هاشمی سیاست تعدیل اقتصادی در دولت او، دارای سه جهت اساسی بود: کاهش یارانه‌ها، تثبیت نرخ ارز و خصوصی کردن (زیباکلام، ۱۳۸۷: ۱۲۹). این سیاست زمانی به مورد اجرا گذاشته شد که شاخص تولید ناخالص واقعی از ۱۰۰ در ۱۳۵۶ به ۸۰ در ۱۳۶۷ رسیده بود در حالی که مصرف سرانه نیز از ۱۰۰ به ۶۴ کاهش یافته و سهم سرمایه‌گذاری در تولید ناخالص داخلی از ۲۷/۴ به ۱۵ درصد رسیده بود (کردزاده کرمانی، ۱۳۸۰: ۹۳).

برای عملی نمودن سیاست تعدیل، طبق قانون اول توسعه باید اقدامات ذیل صورت می‌گرفت: تزریق پول به اقتصاد به ویژه از طریق استقراض وسیع از بانک مرکزی، تقلیل کنترل ارزی و محدودیت‌های بازرگانی خارجی، استقراض خارجی، ایجاد مناطق آزاد بازرگانی، بازپرداخت عوارض گمرکی، برخی معافیت‌های مالی، اعطای تسهیلات اعتباری، تاکید بر گسترش نقش بخش خصوصی و جلب سرمایه خارجی (قانون برنامه اول توسعه، ۱۳۶۸). در گزارش برنامه تعدیل اقتصادی سیاست‌های اجرایی تحت سه عنوان: الف- نرخ ارز ب- طبقه‌بندی کالاها ج- حذف تدریجی حمایت‌ها از مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان آمده است (مؤمنی، ۱۳۸۶: ۲۳۴-۲۳۵). اقدامات اصلاحی که دولت در این زمینه‌ها انجام داد شامل موارد ذیل بود:

- ۱- خصوصی سازی صنعت، معادن و سایر فعالیت‌های تولیدی صنعتی و غیر صنعتی
- ۲- مقررات زدایی فعالیت‌های اقتصادی در حوزه خدمات مالی و بانکی
- ۳- فعال سازی، توسعه و نوسازی بازار بورس تهران
- ۴- تشویق سرمایه‌گذاری‌های خارجی در حوزه اقتصاد داخلی
- ۵- دریافت قرضه خارجی
- ۶- ایجاد مناطق آزاد تجاری در سراسر کشور
- ۷- کاهش ارزش ریال
- ۸- کاهش تدریجی یارانه‌ها
- ۹- آزادسازی تجارت و جهت دادن به آن در چارچوب بخش

خصوصی ۱۰- آزادسازی قیمت‌ها و ۱۱- برگرداندن متخصصین و سرمایه‌داران ایرانی خارج از کشور (احتشامی، ۱۳۷۸: ۲۴).

خصوصی‌سازی به عنوان راهبرد جدید، ضرورتی برای بهبود وضعیت اقتصادی، کوچک ساختن سازمان دولت، افزایش راندمان تولید (آرمان، ۱۳۷۳: ۲۷) و بهره‌گیری از توانمندی‌های بخش خصوصی بود. اعتقاد بر این بود که بخش خصوصی دارای میلیاردها دلار سرمایه سرگردان است که دولت باید مبادرت به جذب آن‌ها در روند فعالیت‌های آزاد اقتصادی نماید. در نتیجه دولت باید به بخش خصوصی اجازه دهد تا فعالیت‌هایی را به انجام برساند که قبلاً از انجام آن منع می‌گردید (سینائی و زمانی، ۱۳۹۱: ۸۵).

شکل‌گیری هژمونی راست سنتی

در شرایطی که جناح چپ به مخالفت با سیاست‌های اقتصادی دولت هاشمی برخاسته بود وی بیش از پیش به جناح راست محافظه‌کار و کمک فقهای شورای نگهبان نزدیک گردید. برنامه‌های اقتصادی هاشمی ابتدا مورد استقبال جناح راست قرار گرفت. در حوزه سیاسی، وجه مشترک هاشمی و جناح راست تمایل به حذف جریان‌های چپ درون حاکمیت بود، به‌ویژه که این اقدام برای پیشبرد سیاست‌های لیبرالی وی نیز لازم بود. در اجلاس خبرگان رهبری در ۲۴ تیر ماه ۱۳۶۹ تعیین صلاحیت کاندیداهای مجلس خبرگان در اختیار شورای نگهبان، که عمدتاً گرایش راست داشت، قرار گرفت که واکنش شدید جناح چپ را برانگیخت. اما این واکنش‌ها سودی نبخشید و بسیاری از شخصیت‌های مطرح این جناح رد صلاحیت شدند. در واقع حذف جناح چپ از عرصه سیاست ایران تازه کلید خورده بود.

در سال ۱۳۷۰ شورای نگهبان با استناد به ماده ۹۸ قانون اساسی که حق تفسیر قانون را به شورا می‌داد، اقدام به تفسیر نظارت استصوابی از ماده ۹۹ قانون اساسی نمود که بر اساس آن تمامی مراحل انتخابات به غیر از زمان ثبت‌نام کاندیدها زیر نظر شورای نگهبان و هیئت‌های نظارت قرار می‌گرفت. این اقدام با واکنش شدید مجمع روحانیون مبارز روبه‌رو شد که آن را اقدامی در جهت حذف عناصر چپ از عرصه سیاست کشور قلمداد می‌نمود. شورای

نگهبان در انتخابات مجلس چهارم در سال ۱۳۷۱ اقدام به رد صلاحیت گسترده مخالفان هاشمی در جناح چپ کرد که در بین آن‌ها نام شخصیت‌های شناخته شده‌ای چون صادق خلخالی، بهزاد نبوی، مهدی کروبی، علی اکبر محشمسی و محمد موسوی خوئینی‌ها دیده می‌شد.

روند افول جناح چپ که از نیمه دوم سال ۱۳۶۷ با پایان جنگ آغاز شده بود، همچنان ادامه یافت. از سه قوه تشکیل دهنده نظام، دو قوه مجریه و قضاییه عملاً از کنترل جناح چپ خارج شدند و فقط قوه مقننه به ریاست مهدی کروبی که اکثریت آن را نمایندگان جناح چپ تشکیل می‌دادند به عنوان آخرین پایگاه در اختیار جناح چپ بود. اما با آغاز سال ۱۳۷۱ این پایگاه نیز توسط جناح راست تصاحب گردید. انتخابات دوره چهارم مجلس، با توجه به برنامه‌ریزی‌های جناح راست و جو حاکم بر افکار عمومی، پیروزی راست‌گرایان را رقم زد و بدین ترتیب جناح چپ از راه یافتن به مجلس نیز بازماند.

ترکیب مجلس چهارم (۱۳۷۱-۱۳۷۴) عبارت بود از ۱۱۰ نفر از فراکسیون جناح راست، ۴۰ نفر از فراکسیون جناح چپ و ۱۰۰ نفر از فراکسیون مستقل‌ها که به مرور زمان مشخص گردید اکثریت آن‌ها به جناح راست تمایل دارند (عظیمی دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۱۷۸). بدین ترتیب روند حذف نیروهای متمایل به چپ که چندی پس از روی کار آمدن هاشمی رفسنجانی آغاز شده بود به ترتیب در قوه مجریه، دستگاه قضایی و در نهایت در قوه قانون‌گذاری ادامه یافت. هم‌زمان، جناح راست سنتی و بازار از منظر سیاسی و اقتصادی قدرت یافتند و به این ترتیب دولت جمهوری اسلامی تحت رهبری یک الیگارشسی روحانی بازاری قرار گرفت (بشیری، ۱۳۸۱: ۱۴۳).

به قدرت رسیدن هاشمی و رأی اعتماد به کابینه او از سوی مجلس سوم عملاً جناح چپ پایگاه دولت را از دست داد. به‌رغم اینکه هاشمی در معرفی کابینه اول خویش در سال ۱۳۶۸، افرادی از جناح‌بندی‌های گوناگون سیاسی را در کابینه خود وارد کرد اما از آنجا که او با حمایت همه‌جانبه جناح راست و به‌عنوان کاندیدای جامعه روحانیت مبارز، پیروز انتخابات ریاست جمهوری

شده بود گرایش رادیکال و چپ را از بلوک قدرت حذف نمود و چنان کابینه را تغییر داد که اکثریت وزرای کابینه از نیروهای راست تشکیل می‌شدند (شادلو، ۱۳۸۱: ۲۱۶). تیم اقتصادی هاشمی مرکب افرادی چون محسن نوربخش (وزیر اقتصاد و دارایی)، عبدالحسین وهاجی (وزیر بازرگانی)، حمید میرزاده (رئیس سازمان برنامه و بودجه کشور) که از برنامه‌های اقتصادی هاشمی حمایت می‌کردند قدرت‌یابی جناح راست را بیشتر آشکار ساخت.

شورای عالی قضایی و رئیس دیوان عالی کشور که تقریباً همگی از اعضای جناح چپ بودند، برکنار شدند. موسوی اردبیلی، موسوی تبریزی، موسوی خوئینی‌ها و موسوی بجنوردی (به ترتیب رئیس دیوان عالی کشور، دادستان پیشین، دادستان و سخنگوی شورای عالی قضایی) کنار گذاشته شدند و محمد یزدی از چهره‌های شاخص جناح راست و نزدیک به جامعه روحانیت مبارز به پست ریاست قوه قضاییه برگزیده شد. علاوه بر این، گرایش راست سنتی به‌ویژه بعد از انتخابات مجلس چهارم دیگر ارگان‌های قدرت مشتمل بر مجلس خبرگان رهبری، شورای نگهبان، و نهادهایی چون سپاه پاسداران، بنیاد مستضعفان (که پیش از این ریاست آن در دست نخست‌وزیر موسوی بود و سپس در اختیار محسن رفیق‌دوست از اعضای جمعیت مؤتلفه قرار گرفت)، سازمان تبلیغات اسلامی را تحت کنترل خویش درآورد. این طیف که ذیل تشکیلاتی چون جامعه روحانیت مبارز تهران، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و جمعیت مؤتلفه اسلامی سازمان‌دهی شده بود، مورد حمایت سرمایه‌داری تجاری و بازار قرار داشت. این در حالی بود که این گرایش با رهبری و ولایت فقیه نیز روابط نزدیکی داشت (مصلی‌نژاد، ۱۳۸۴: ۱۹۰-۱۹۳).

پیرو اجرای این سیاست‌ها از سوی دولت، طبقه مسلط تجاری و بازار با بهره‌گیری از کنترل خویش بر شبکه توزیع و در دست داشتن بخش قابل توجهی از نقدینگی در پرتو تعدیل ساختاری، وارد عرصه‌های جدیدی از فعالیت‌های اقتصادی و به خصوص تجارت داخلی شد. این امر ناشی از سیاست درهای بازی بود که طی برنامه اول توسعه کشور دنبال می‌شد. در این

شرایط بورژوازی موقعیت خویش را تحکیم بخشید. این در حالی بود که تقریباً همه ارگان‌های مختلف قدرت را همسو با خود داشت (زمانی، ۱۳۷۴: ۲۲۶). اما پس از مدتی، سیاست‌های اقتصادی جدید بسیار تورم‌زا از کار درآمد؛ در نتیجه، نارضایتی اقتصادی و اجتماعی، گسترش قابل ملاحظه‌ای پیدا کرد. «اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری به گسترش فقر و افزایش نابرابری درآمد منجر شد و طبقات پایین را در وضعیت محنت باری قرار داد» (Ehtesha-mi, 1995: 103)؛ تا جایی که فشارهای حاصله از برنامه تعدیل ساختاری و تراکم نارضایتی‌ها، «احتمالاً در وقوع شورش‌های عمده در قزوین، مشهد، شیراز و اسلام شهر در سال ۱۳۷۱ موثر بود» (بشیریه، ۱۳۸۱: ۸۴). از سوی دیگر دولت با در پیش گرفتن سیاست تعدیل اقتصادی و واگذاری برخی از واحدهای دولتی به بخش خصوصی تلاش کرد تا به بازسازی نظام بازار آزاد و کاربرد روش‌های سرمایه‌دارانه زمینه را برای توسعه کشور از این راه فراهم آورد. از نگاه برنامه‌ریزان اقتصادی دولت، برای دست یافتن به این هدف، «کشور نیازمند سرمایه و قشرهای صاحب سرمایه و کارآفرین بود» (بحرانی، ۱۳۸۸: ۲۰۷) که بتواند از این طریق بخش‌های مختلف اقتصادی به‌ویژه بخش صنعت را تقویت نماید. در نتیجه با توجه بیشتر دولت به بخش صنعت در این سال‌ها، سرمایه‌داری گرایش صنعتی‌تری پیدا کرد و «طبقه نوظهوری از سرمایه‌داران وابسته به دولت شکل گرفتند» (هادی زنون، ۱۳۸۴: ۱۹۱). این طبقه که به قول حسین بشیریه «خصلتی سرمایه‌دارانه، صنعتی، بورکراتیک و تکنوکراتیک داشت» و از سیاست‌های هاشمی حمایت می‌نمود به تدریج با عنوان «کارگزاران سازندگی/راست مدرن» در صحنه سیاسی و اقتصادی کشور ظاهر شدند.

از این رو به تدریج میان گرایش‌های تجاری و صنعتی هم تعارضاتی پدیدار شد؛ در واقع آن‌گونه که بحرانی می‌نویسد: «یکی از دستامدهای سیاست اقتصادی دولت در این دوره، پیدایش دیدگاه راست مدرن بود... که با جناح راست سنتی تعارض داشت» (بحرانی، ۱۳۸۸: ۳۰۷). البته این‌گونه تعارضات، تضاد مؤثری در درون گروه‌های حاکمه به وجود نیاورد و خطری برای نظام

محسوب نمی‌شد. با این حال، با ظهور کارگزاران سازندگی به‌عنوان تشکل راست مدرن و صنعت‌گرا در مقایسه با راست سنتی، نوعی گرایش راست جدید در نظام سیاسی ایران شکل گرفت که با حمایت از تعدیل اقتصادی و خصوصی‌سازی و واگذاری برخی از اختیارات دولت، چرخشی در گرایش گروه‌های حاکمه مستقر محسوب می‌شد (مصلی‌نژاد، ۱۳۸۴: ۱۸۸-۱۸۹). در چنین شرایطی دوره نخست ریاست جمهوری هاشمی به پایان رسید.

کابینه دوم هاشمی‌رفسنجانی؛ اختلاف با راست سنتی و بازار

رفسنجانی در سال ۱۳۷۲ برای دومین بار در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شد و این در حالی بود که در فضای نه‌چندان رقابتی انتخابات، وی یک سوم آرای خود را از دست داد و تنها ۱۰/۵ میلیون رأی آورد. این موضوع در کنار کاندیداتوری احمد توکلی محافظه‌کار و رای نزدیک به چهار میلیونی او بیان‌گر نارضایتی محافظه‌کاران و نیز بخش‌هایی از جامعه بود. هرچند اکثریت وزرای کابینه دوم هاشمی نیز از جناح راست و چهره‌های متمایل به مؤتلفه اسلامی بودند و او بار دیگر با حمایت‌های جناح راست در موضع قدرت قرار گرفت اما با انتقادات شدیدی از جانب چپ و راست روبه‌رو شد. به واسطه سقوط بهای نفت، بدهی خارجی از حدود ۹ میلیارد دلار در سال ۱۳۷۰ به ۳۴ میلیارد دلار در سال ۱۳۷۲ افزایش یافت.

نرخ تورم به بیش از ۳۰ درصد در سال و در یک سال به ۴۹ درصد رسید و ارزش ریال به شدت سقوط کرد. کاهش سطح زندگی باعث شورش‌های کارگری در چند شهر بزرگ در سال ۱۳۷۱ شد که سرکوب گردید اما باز هم در سال‌های ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴ شورش‌های دیگری به وقوع پیوست (کدی، ۱۳۸۳: ۱۵۹). چپ‌ها که قدرت چندانی نداشتند عمدتاً از طریق روزنامه سلام و هفته‌نامه عصر ما، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، انتقادات اقتصادی خود را متوجه دولت کردند. هاشمی در این زمینه می‌گوید: «ما تشنج‌زدایی را مطرح کردیم و می‌خواستیم مشکلاتمان با غرب را کم کنیم. آنان (جناح چپ) این را نوعی غرب‌زدگی تلقی کردند و اگر می‌توانستند در مجلس و جاهای دیگر هم کارشکنی می‌کردند. در مورد برنامه‌های اقتصادی هم همین

طور بودند. آن‌ها این فضای باز سیاسی را امتیاز دادن به سرمایه‌داران و باز گذاشتن دست صاحبان سرمایه تعریف می‌کردند» (سفیری، ۱۳۷۸: ۱۶۰).

جناح راست نیز که دارای تفکرات اقتصادی متکی به بازار سنتی بود، سیاست‌های جدید اقتصادی، ورود سرمایه‌های جدید به عرصه اقتصاد و ظهور طبقه اقتصادی جدیدی را که به سرعت در حال سیطره بر اقتصاد بود تهدیدی علیه خود تلقی می‌کرد و از این رو شروع به انتقاد از سیاست‌های اقتصادی نمود. در همین راستا، این جناح به نوبخش برای وزارت اقتصاد رأی اعتماد نداد. اما انتقادات راست محافظه‌کار علاوه بر سیاست‌های اقتصادی، سیاست‌های اجتماعی فرهنگی لیبرال هاشمی را نیز هدف قرار داده بود. این مخالفت‌ها با انتخابات مجلس چهارم تشدید شد. هاشمی در یک سال اول رابطه خوبی با مجلس چهارم داشت اما در پایان سال ۱۳۷۲ مجلس با سیاست‌های اقتصادی او به مخالفت برخاست. همچنین وی وادار به تغییر عبدالله نوری، وزیر کشور، محمد خاتمی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و مصطفی معین وزیر آموزش عالی، که هر سه از جناح چپ بودند و انتخاب افراد محافظه‌کاری چون بشارتی، میرسلیم و گلپایگانی به جای آن‌ها شد تا آخرین بقایای جریان چپ نیز از کابینه و قوه مجریه حذف شود (عظیمی دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۱۷۸).

با افزایش شدید تورم طی برنامه اول و فشار راست سنتی در مجلس، هاشمی رفسنجانی سازمان برنامه و بودجه را در حوزه مسائل اقتصادی کنار گذاشت. وزارت بازرگانی موظف گردید طرح نظام‌دهی توزیع و تنظیم بازار را بریزد ولی افزایش بی‌رویه بهای دلار و طلا و دیگر کالاها چنان عرصه را بر دولت تنگ کرد که از آبان آن سال تلاش گسترده‌ای برای مهار تورم از راه قیمت‌گذاری برخی کالاها آغاز شد (قدیری اصلی، ۱۳۸۵: ۱۴۷). سازمان‌های بازرسی و نظارت و تعزیرات حکومتی با توجه به مسائل پیش آمده تحت عنوان مبارزه با تخلفات اقتصادی و حمایت از حقوق مصرف‌کننده به صورت جدی و به شکل متفاوتی کار خود را ادامه دادند.

از آبان ۱۳۷۳ دولت با ایجاد ساختاری جدید متشکل از ستاد پشتیبانی

برنامه تنظیم بازار و کمیسیون‌های هماهنگی تعزیرات حکومتی در استان‌ها و همچنین دو سازمان مجری آن (سازمان بازرسی و نظارت و سازمان تعزیرات حکومتی) سیاست‌های خود را اجرایی نمود. در خرداد ۱۳۷۵، رسیدگی به ۶۴۴۰۰۰ پرونده در سازمان تعزیرات حکومتی بررسی شد و نزدیک به ۵۷ میلیارد ریال جریمه گرفتند (قدیری اصلی، ۱۳۸۵: ۱۴۸). در این رابطه، روغنی‌زنجانی، رئیس وقت سازمان برنامه و بودجه می‌گوید: «مفهوم این ستاد چرخش در سیاست‌های اقتصادی مدرن و آزاد و حرکت به سوی کنترل‌های بیش‌تر بود... فرض بر این بود که افزایش قوانین، مقررات و کنترل‌های بیش‌تر امکان جلوگیری از اعتراضات سیاسی، اجتماعی را در بردارد.

تأسیس ستاد تنظیم بازار از برخی کانون‌های قدرت به آقای هاشمی دیکته شده بود... آرام‌آرام مخالفان سیاست‌های اقتصادی آقای هاشمی، که نهادهای پر قدرت و پرنفوذ دیگری بودند، وارد میدان شدند و عرصه را بر ایشان تنگ کردند» (احمدی امویی، ۱۳۸۵: ۲۲۸). البته رهبری نیز منتقد رویکرد رشد بدون عدالت دولت هاشمی بود. محمدعلی نجفی در این خصوص می‌گوید: «خود مقام رهبری هم از یک موضع انتقادی نسبت به برنامه اول و سیاست‌های اقتصادی دولت در سال ۱۳۷۳ برخوردار شدند. به هر حال ایشان تاکید داشتند که در اجرای این برنامه از عدالت اقتصادی غفلت شده است... آقای هاشمی به‌عنوان رئیس‌جمهور باید رهنمودها و سیاست‌های کلی رهبری را لحاظ می‌کردند، طبیعی بود که وادار به عدول از نظرات خود شدند و عقب‌نشینی کردند» (احمدی امویی، ۱۳۸۵: ۴۰۴-۴۰۵).

علاوه بر تشکیل ستاد تنظیم بازار، ایجاد بازارهای موقتی توسط شهرداری، ایجاد بورس خرید و فروش ماشین و لوازم دست دوم، انتقال میدان میوه و تره‌بار به خارج از شهر (تهران) و از همه مهم‌تر تأسیس فروشگاه‌های سراسری شهروند و مراکز ارتباط مستقیم بازرگانی که به ابتکار کرباسچی شهردار تهران و حمایت همه‌جانبه هاشمی رفسنجانی انجام می‌شد، ضربه‌ای سخت به بازار تهران وارد ساخت (شادلو، ۱۳۸۱: ۳۳۷، خاتم، ۱۳۸۲: ۱۲۷). این اقدامات دولت سرانجام سبب گردید بازاریان و طیف راست سنتی مقابل

هاشمی قرار بگیرند و در نتیجه مؤتلفه و راست سنتی که تا آن زمان از هاشمی حمایت می‌کردند، اکنون تبدیل به رقبای او شده و سیاست‌های او به‌ویژه در روی آوردن به نظام توزیعی جدید و تأسیس فروشگاه‌های زنجیره‌ای را مورد انتقاد شدید قرار دادند.

فروشگاه‌های زنجیره‌ای؛ ابزار رقابت دولت با بازار

سابقه تأسیس فروشگاه‌های زنجیره‌ای در ایران به سال ۱۳۲۸ و تشکیل شرکت تعاونی مصرف ارتش (تعاونی مصرف سپه) باز می‌گردد. پس از آن با شکل‌گیری فروشگاه‌هایی با عنوان شهر و روستا در سال ۱۳۳۲، فردوسی در سال ۱۳۳۶، کورش (قدس کنونی) در سال ۱۳۵۰ و فروشگاه بزرگ ایران، روند توسعه فروشگاه‌های زنجیره‌ای در کشور شکل گرفت و در زمینه توزیع کالا به فعالیت پرداخت. در دوران پس از انقلاب اسلامی، به دلیل نفوذ بازاریان در ساخت قدرت فروشگاه‌های زنجیره‌ای جایی در برنامه‌های اقتصادی کشور نداشت. در واقع تا اوایل دهه ۱۳۷۰ نه تنها فعالیت برای گسترش فروشگاه‌های زنجیره‌ای شکل نمی‌گرفت، بلکه فعالیت بیشتر فروشگاه‌های زنجیره‌ای که پیش از این شکل گرفته بودند به سوی نظام خرده‌فروشی سنتی سوق داده شدند؛ تا اینکه در نهایت در دوران سازندگی به دلیل وجود مشکلاتی در بخش توزیع، دولت بر آن شد تا با تأسیس فروشگاه‌های نوین زنجیره‌ای، به ساماندهی شبکه توزیع کالا و خدمات در کشور بپردازد.

در راستای این برنامه، در اسفندماه سال ۱۳۷۳ نخستین فروشگاه زنجیره‌ای ایجاد شده پس از انقلاب با عنوان «شهروند» و با حضور مقام‌ها و مسئولان بلندپایه سیاسی کشور از جمله رئیس‌جمهور گشایش یافت. حضور بالاترین مقام اجرایی کشور در مراسم افتتاح یک فروشگاه و پس از آن حضور بلندپایگان در مراسم افتتاح فروشگاه‌هایی از این دست، حاکی از انتظارات و اهمیتی بود که تأسیس این مراکز برای مسئولان اجرایی کشور داشت. هاشمی رفسنجانی در مراسم بهره‌برداری از نخستین فروشگاه زنجیره‌ای، ایجاد آن را «حرکتی اساسی و ضروری» خواند که «جای آن در نظام توزیع کشور خالی بود» (رسالت، ۱۳۷۳/۱۲/۱۳). افتتاح دیگر فروشگاه‌های شهروند و سپس رفاه در

فاصله‌ای کوتاه، از مصمم بودن دولت در پیروی از برنامه اعلام شده ساخت یک هزار فروشگاه زنجیره‌ای در سطح کشور حکایت داشت (دریگی، ۱۳۷۵: ۱۹). به گونه‌ای که اکنون ۵۲ فروشگاه زنجیره‌ای با بیش از ۱۴۰۰ شعبه در سراسر کشور فعال می‌باشند و حدود ۴ تا ۵ درصد خرده‌فروشی کشور را در اختیار دارند (آقاجانی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۰).

این برنامه از همان آغاز مخالفانی جدی داشت که واکنش‌های شدیدی نسبت به تأسیس اولین فروشگاه زنجیره‌ای از خود نشان دادند. در واقع از همان ابتدای نیمه دوم سال ۱۳۷۳ که بحث ایجاد فروشگاه‌های زنجیره‌ای به مطبوعات کشیده شد، واکنش آغاز شد. واکنش‌ها ابتدا به صورت تردید در مورد لزوم تأسیس این مراکز فروش و نقش مثبت آن در پایین آوردن قیمت کالاهای مصرفی آغاز گشت و به ارزیابی‌های سیاسی از هدفی که این فروشگاه‌ها دنبال می‌کنند، کشیده شد (دریگی، ۱۳۷۵: ۱۹). در مخالفت با لزوم تأسیس فروشگاه‌های زنجیره‌ای استدلال‌های مختلفی مطرح می‌شد: نخست، استدلال کسانی که تأسیس این مراکز فروش را مترادف با از بین رفتن کسبه خرده‌پا می‌دانستند، دوم، کسانی که دخالت دولت در شبکه توزیع را برای اقتصاد کشور مفید نمی‌دانستند و سرانجام نظرات کسانی که در مورد تأثیر این مراکز بر ثبات و پایین نگه‌داشتن قیمت‌ها تردید داشتند. مجموعه‌ای از این استدلال‌ها را می‌توان در اطلاعیه‌ای که پیش از گشایش اولین فروشگاه از جانب جامعه انجمن‌های اسلامی بازار و اصناف تهران منتشر شد، مشاهده کرد.

این جامعه ضمن ابراز نگرانی از هزینه‌های ایجاد این فروشگاه‌ها، این عمل را مغایر با «وظیفه دولت که ساماندهی وضعیت تولید با کمترین هزینه» است ارزیابی و یادآور شد که «مسئله اجرای طرح موردنظر در اولین مرحله خود در کوتاه مدت... باعث از بین رفتن تعداد زیادی از کسبه خرده‌پا که با سرمایه اندک و ناچیزی در بازار کار می‌کنند... خواهد شد» (رسالت، ۱۳۷۳/۱۰/۱). در عین حال، اطلاعیه مزبور، یادآور شد که هدف از ایجاد فروشگاه‌های زنجیره‌ای در اواسط دهه ۱۳۴۰ و اوایل دهه ۱۳۵۰ «اضمحلال

سیستم سنتی توزیع» بوده است. همین یادآوری نشان می‌داد که بحث فقط بر سر دفاع از فروشندگان «جز و خرده پا» نیست و مقایسه برنامه نام برده با برنامه‌های حکومت پیشین، از وجود نگرانی شدید نزد صاحبان شبکه سنتی توزیع حکایت می‌کرد (دریگی، ۱۳۷۵: ۲۰).

در پاسخ به مخالفین، موافقین طرح که عمدتاً از مجریان دولت بودند، ضمن بیان این استدلال که «ستاد تنظیم بازار با بررسی‌های انجام شده، به این نتیجه رسیده است که یکی از دلایل گران‌فروشی، نبود شبکه مناسب توزیع است و این فروشگاه‌ها این مشکل را برطرف می‌سازند و مردم با قیمت مناسب و مطمئن‌تری خرید خواهند کرد» (همشهری، ۱۳۷۳/۱۲/۱۳)؛ یادآور شدند که «خود این طرح می‌تواند انگیزه مشارکت اصناف را به‌عنوان سرمایه‌گذاران عمده فروشگاه‌ها فراهم سازد» (رسالت ۸/ ۱۳۷۳/۹).

با وجود مخالفت‌های آشکار بسیاری از نمایندگان مجلس و نیز متنفذین، شهرداری و دولت به فعالیت خود برای تأسیس مراکز ادامه دادند و در نتیجه لحن مخالفان نیز بیش از پیش سیاسی گشت. گفته شد که «یکی از مواردی که احتمال بروز آن می‌رود، اعطای امتیازات و انحصارات خاص به برخی از افراد یا دستگاه‌ها برای ایجاد فروشگاه‌های زنجیره‌ای است» (رسالت، ۱۳۷۳/۱۰/۸). جامعه اصناف، «از بین رفتن کسبه جز و خرده پا که همواره پشتیبانی خود را از هر نظر نسبت به نظام جمهوری اسلامی در مقاطع مختلف به اثبات رسانیده‌اند» (رسالت، ۱۳۷۳/۱۰/۱) را به نفع حکومت نمی‌دانست. اما روشن‌ترین انتقاد از جانب اسدالله بادامچیان مطرح شد و آشکار ساخت که برنامه تأسیس فروشگاه‌های زنجیره‌ای دارای مخالفان جدی در میان نیروهای اجتماعی اقتصادی کشور است.

بادامچیان برنامه تأسیس فروشگاه‌های زنجیره‌ای را «بار سنگینی بر دوش دولت می‌دانست... و یادآور شد که این برنامه با سیاست‌های کلی دولت هاشمی و برنامه پنج ساله دوم که کم‌کردن حجم دولت و گسترش مشارکت مردمی است، به کلی مغایرت دارد» (دریگی، ۱۳۷۵: ۲۱-۲۲). اما دولت و موافقان برنامه با ارائه استدلال‌های خود همچنان بر لزوم تأسیس

فروشگاه‌های زنجیره‌ای تاکید نموده و با تأسیس فروشگاه‌های دیگری از جمله اتکا، کوثر، پاتریس، صنعت نفت و غیره موجب افزایش نگرانی‌ها و مخالفت بازار و بازاریان گردیدند.

مخالفان و در رأس آن‌ها بازاریان تأسیس فروشگاه‌های زنجیره‌ای را ابزاری برای دخالت وسیع دولت در امر توزیع کالا و در نتیجه از کف‌دادن اقتدار سیاسی و اقتصادی خود می‌دانستند. ارزیابی‌ای که با توجه به موضع‌گیری‌ها و سخنان عوامل اجرایی کشور دور از واقعیت نیز نبود. وزیر اقتصاد و دارایی علناً اعلام نمود که «در طول برنامه پنج ساله اول دولت در سیستم توزیع دخالت نداشت... اما در برنامه دوم نظام توزیع اصلاح می‌شود... و در راستای همین سیاست کالا از تولید تا فروشگاه‌ها بدون حضور واسطه‌ها و با ۲۰ تا ۳۰ درصد پایین‌تر از قیمت عرضه شده در سایر مغازه‌ها و بازار به دست مردم خواهد رسید» (همشهری، ۱۳۷۳/۱۲/۱۳).

رئیس بانک مرکزی حتی نقش کلیدی‌تر برای این فروشگاه‌ها قائل بود و آن‌ها را «نمونه‌ای از ابزار پولی دولت... که در بازار سرمایه کشور به کارگرفته خواهد شد» (همشهری، ۱۳۷۳/۱۰/۱۳) به شمار آورد. سرانجام نیز اهمیت سیاسی به دست آوردن یک چنین اهرمی بدین صورت بازگو شد: «دولت برای اینکه بتواند بین بخش‌های تعاونی، دولتی و خصوصی تعادل برقرار کند، نیاز به ابزار قوی دارد. یکی از ابزارهای دولت، بخش دولتی قوی برای توزیع است که در حال حاضر همین طرح ایجاد فروشگاه‌های زنجیره‌ای را در دست اجرا دارد. بدین ترتیب اگر فروشگاه‌های بزرگ نیز خواستند حالت نیمه انحصاری پیدا کنند، یا حتی اختلالات سیاسی ایجاد کنند، دولت می‌تواند با شبکه سالم خودش بازار را تعدیل کند» (همشهری، ۱۳۷۳/۱۱/۱۲).

بدین ترتیب آشکار شد که برنامه تأسیس فروشگاه‌های زنجیره‌ای که برآمده از نیاز جامعه مدرن شهری بود برای دولت به منزله اهرمی اساسی جهت کنترل شبکه توزیع و قیمت‌ها یعنی یکی از مهم‌ترین عوامل تضمین آرامش اجتماعی به حساب می‌آمد. با این همه، دولت برای کاهش فشار مخالفان و جلب رضایت آنان پس از مدتی مساله ایجاد فروشگاه‌های زنجیره‌ای

با مشارکت مردم را مطرح کرد. بدین ترتیب امکان غیردولتی شدن این فروشگاه‌ها میسر شد. به گونه‌ای که عموم مردم و از جمله صاحبان شبکه سنتی توزیع کالا در کشور می‌توانستند با خرید سهام شرکت رفاه در اداره آن سهیم گردند. این موقعیت جدید می‌توانست از نگرانی متولیان شبکه سنتی توزیع بکاهد. در واقع با توجه به امکانات مالی این بخش از جامعه، آنان می‌توانستند به سهام‌داران این شرکت‌ها تبدیل شوند. هر چند دولت با حفظ حق اداره فروشگاه‌ها به مدت پنج سال برای خویش، همچنان متولی اصلی این فروشگاه‌ها باقی ماند (دریگی، ۱۳۷۵: ۲۴).

با عمومی کردن مالکیت فروشگاه‌های رفاه، دولت مهم‌ترین حربه مخالفت بازار را خنثی کرد، در عین حال با حفظ مدیریت خود به مدت پنج سال همچنان اقتدار خویش را بر این شرکت حفظ کرد. اما این نگرانی باقی ماند که پس از گذشت پنج سال فروشگاه‌های رفاه همچنان به عنوان اهرمی در دست دولت باقی بماند. اهرمی برای شکستن انحصار توزیع کالا و در نتیجه کنترل قیمت‌ها. بدین ترتیب و با توجه به اینکه واگذاری اکثر سهام شرکت رفاه به مردم آخرین قدمی بود که دولت در جهت رضایت مخالفان برداشت، برای این افراد مسلم شد که برای حفاظت انحصار خویش بر شبکه توزیع کالا راهی دیگر در پیش گیرند. راهی که با نزدیک شدن انتخابات پنجمین دوره مجلس میسر به نظر می‌رسید. حال که دولت همچون رقیب مصمم بازار در زمینه توزیع کالا قدم علم کرده بود، بازار تصمیم گرفت برای عقب راندن دولت، از نفوذ سیاسی خویش استفاده نماید.

بدین ترتیب در دوره دوم ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و در آستانه انتخابات مجلس پنجم جناح راست سنتی و بازار به طور غیر مستقیم در مقابل هاشمی رفسنجانی قرار گرفتند و سرانجام اتحاد راست سنتی با هاشمی رفسنجانی که اکنون مورد حمایت کارگزاران سازندگی (راست مدرن) بود، خاتمه یافت. قبل از انتخابات مجلس پنجم در اسفند ۱۳۷۴ برخی از نزدیکان هاشمی رفسنجانی در اعتراض به خودداری محافظه‌کاران حاکم بر مجلس چهارم برای قرار دادن آن‌ها در لیست انتخاباتی خود و البته مخالفت‌های آن‌ها

با سیاست‌های هاشمی، طی بیانیه‌ای با عنوان «کارگزاران سازندگی» اعلام موجودیت کردند تا با ایجاد راست مدرن در مقابل راست سنتی شکافی در جناح راست به وجود آمده، بر پیچیدگی عرصه سیاست افزوده شود. این در حالی بود که مجمع روحانیون مبارز هم‌چنان به قهر انتخاباتی خود ادامه می‌داد. در انتخابات مجلس پنجم، جناح راست در تبلیغات انتخاباتی خود بر مسائلی نظیر مقابله با تهاجم فرهنگی و جلوگیری از نفوذ مجدد لیبرال‌ها به درون نظام و مجلس سخن گفت، که این مفاهیم غالباً متوجه جناح رقیب بود. ائتلاف جناح مقابل، یعنی کارگزاران و گروه‌های خط امام که روزنامه‌های پرنفوذی مانند سلام و همشهری را در دست داشتند، در تبلیغات خود رقیب را به انحصارطلبی و سوءاستفاده از نهادهای قانونی برای اهداف جناحی خود متهم می‌کردند.

این انتخابات در نهایت با حضور اکثریت نمایندگان راست سنتی به نفع آن‌ها تمام شد (عظیمی دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۱۱۳). اما ورود تعداد زیادی از کارگزاران سازندگی (۸۰ نفر) به مجلس و رأی بسیار بالای فائزه هاشمی حکایت از تغییر توازن مجدد قدرت در عرصه سیاست ایران داشت. در مجلس پنجم نیز راست سنتی به رهبری ناطق‌نوری به مخالفت با سیاست‌های باز اقتصادی، سیاسی و فرهنگی هاشمی ادامه داد. در حوزه اقتصاد هر چند هاشمی در دور دوم عملاً از سیاست‌های تعدیل اقتصادی عقب نشینی نموده، سیاست تثبیت را در پیش گرفته بود اما هم‌چنان در مجلس و دیگر نهادهای راست محافظه‌کار با مخالفت روبه‌رو بود.

نتیجه‌گیری

در سال‌های پایانی دهه ۱۳۶۰ تحولات مهمی در کشور روی داد که عرصه‌های سیاست و اقتصاد را به شدت تحت تاثیر قرار داد. پایان جنگ، بازنگری قانون اساسی و رحلت امام خمینی و جانشینی آیت‌الله خامنه‌ای و روی کار آمدن دولت هاشمی رفسنجانی که با تغییر در رویکردهای اقتصادی همراه بود، تحولاتی بودند که هر یک به نوبه خود بر رویکردهای سیاسی و اقتصادی اثر گذاردند. دولت هاشمی رفسنجانی با یک چرخش گفتمانی

جدی در عرصه‌های اقتصاد و سیاست همراه بود. از یک سو به قدرت رسیدن هاشمی رفسنجانی و گرایش به سیاست‌های سرمایه‌دارانه و خصوصی‌سازی، مسیر سیاسی جمهوری اسلامی را به سمت جریان راست سوق داد.

بازاریان و سرمایه‌داری تجاری که در سال‌های نخست‌وزیری میرحسین موسوی با چپ‌گرایان رادیکال مذهبی درگیر بوده و از بلوک قدرت تا حدی کنار گذاشته شده بودند، به‌عنوان نیروی اجتماعی فعال وارد صحنه شدند. در این دوره ارتباط روحانیت با بازار تقویت گردید و از همین طریق بازاریان توانستند با ائتلافی که از قبل با راست‌گرایان در حزب جمهوری اسلامی داشتند سهم بیشتری از قدرت به‌چنگ آورند. روی هم رفته می‌توان گفت که تحولات سریع اقتصادی گذار از اقتصاد دولتی به اقتصاد بازار طی برنامه‌های اول و دوم توسعه فرصت‌های تجاری بزرگی را ایجاد نمود که بازاریان در قدرت سهم زیادی به دست آوردند. از سوی دیگر نیز، گفتمان لیبرالیسم اقتصادی با رویکردی عمل‌گرایانه بر اقتصاد کشور حاکم شد.

در سال ۱۳۷۲، پیشبرد سیاست لیبرالیسم صریحاً آغاز شد و تأثیر آن به زودی در تمامی عرصه‌های اقتصادی پدیدار شد. در سال‌های نخست اجرایی شدن سیاست‌های لیبرالیسم، سرمایه‌داری تجاری و سنتی ضمن حمایت از سیاست‌های اقتصادی دولت توانستند منافع خویش را تأمین نمایند و از رهگذر شرایط موجود سودهای کلانی به دست آورند. اما این شرایط پایدار نماند، با افزایش شدید تورم طی برنامه اول و در نتیجه افزایش فشارهای اقتصادی به‌ویژه بر اقشار پایین جامعه سبب ایجاد نارضایتی‌های عمومی گردید. دولت دوم هاشمی برای کنترل و بهبود بخشیدن به این نابسامانی‌ها با ایجاد ساختاری جدید متشکل از ستاد پشتیبانی برنامه تنظیم بازار و کمیسیون‌های هماهنگی تعزیرات حکومتی، ایجاد فروشگاه‌های زنجیره‌ای بار دیگر به مداخله در بازار پرداخت و نارضایتی طبقه بورژوازی را برانگیخت، به‌گونه‌ای که بازار و دولت در مقابل یکدیگر قرار گرفتند.

منابع

الف) منابع فارسی

- اجلالی، پرویز (۱۳۹۱)، نظریه برنامه‌ریزه مارکس‌گرا: تطور اندیشه برنامه‌ریزه در آراء مارکس‌گرایان، برنامه‌ریزی رفاه و توسعه اجتماعی، دوره ۴، شماره ۱۲۹.
- احتشامی، انوشیروان (۱۳۷۸)، سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی، ترجمه ابراهیم متقی، زهره پوستین‌چی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- احمدی امویی، بهمن (۱۳۸۵)، اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران. تهران: گام‌نو.
- امیرحمیدی، هوشنگ (۱۳۷۴)، «ارزیابی عملکرد برنامه اول و چالش‌های برنامه دوم»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌های ۹۱-۹۲.
- آرمان، بهمن (۱۳۷۳)، خصوصی‌سازی خسته در ابتدای راه، مجلس و پژوهش، شماره (۷).
- آقاجانی، زهرا و همکاران (۱۳۹۰)، صد نکته درخصوص توزیع و شرکت‌های زنجیره‌ای، موسسه پژوهش‌های بازرگانی، شماره ۸۳.
- بحرانی، محمدحسین (۱۳۸۸)، طبقه متوسط و تحولات سیاسی در ایران معاصر (۱۳۲۰-۱۳۸۰). تهران: آگاه.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱)، دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران در دوره جمهوری اسلامی. تهران: نگاه معاصر.
- بهداد، سهراب (۱۳۸۵)، «اقتصاد سیاسی برنامه‌ریزی اسلامی در ایران». در هوشنگ امیر احمدی و منوچهر پروین، ایران پس از انقلاب، ترجمه علی مرشدی زاده، چاپ دوم، تهران: انتشارات باز.
- تقوی، مهدی، اقتصاد سیاسی بین‌الملل، تهران: پژوهشکده امور اقتصادی، ۱۳۷۹.
- حسینی، شمس‌الدین؛ شفیع‌افسانه و خانی، داود (۱۳۹۲)، نقش و جایگاه دولت در اقتصاد از نظریه تا عمل (با تأکید بر سیاست‌های کلی اصل (۴۴) قانون اساسی). تهران: پیک نور.
- حکیمیان، حسن؛ مشاور، زیبا (۱۳۸۳)، اقتصاد سیاسی گذار در خاورمیانه، ترجمه عباس حاتمی‌زاده. تهران: کویر.
- خاتم، اعظم (۱۳۸۲)، بازار و مرکزیت شهر، گفتگو، شماره ۱۴.
- دلفروز، محمدتقی (۱۳۹۳)، دولت و توسعه اقتصادی، اقتصاد سیاسی توسعه در ایران و دولت‌های توسعه‌گرا. تهران: آگاه.
- رزاقی، ابراهیم (۱۳۷۶)، «اثر خصوصی‌سازی بر امنیت و ثبات اجتماعی در ایران». اطلاعات سیاسی اقتصادی. شماره ۱۱.
- روزنامه رسالت ۱۳۷۳/۹/۸.
- روزنامه رسالت، ۱۳۷۳/۱۰/۱.
- روزنامه رسالت، ۱۳۷۳/۱۲/۱۳.

روزنامه رسالت، ۱۳۷۳/۱۰/۸.

روزنامه رسالت، ۱۳۷۳/۱۰/۱.

روزنامه همشهری، ۱۳۷۳/۱۱/۱۲.

روزنامه همشهری، ۱۳۷۳/۱۰/۱۳.

روزنامه همشهری، ۱۳۷۳/۱۲/۱۳.

روزنامه همشهری، ۱۳۷۳/۱۲/۱۳.

ریتزر، جورج (۱۳۸۹)، مبانی نظریه جامعه‌شناسی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران: ثالث.

زیباکلام، صادق (۱۳۸۷)، هاشمی بدون روتوش، گفتگو با هاشمی، تهران: انتشارات روزنه.
سازمان برنامه و بودجه (۱۳۶۸)، پیوست قانون برنامه اول توسعه اقتصادی اجتماعی فرهنگی ج.ا.ا، تهران: سازمان برنامه و بودجه.

سفیری، مسعود (۱۳۷۸)، حقیقت‌ها و مصلحت‌ها. تهران: نشر نی.

سمیعی، علیرضا (۱۳۸۶)، دولت مطلقه مدرن و نوسازی اقتصادی - اداری در ایران (۱۳۷۶-۱۳۰۴). دولت مدرن در ایران به اهتمام رسول افضلی، قم: انتشارات دانشگاه مفید.
سید امامی، کاوس (۱۳۸۴)، «ریشه‌های لیبرالیسم اقتصادی و نومحافظه‌کاری در اندیشه نومحافظه‌کاران»، دانش سیاسی، شماره ۱.

سینایی، وحید؛ زمانی، سمیه (۱۳۹۱)، «بررسی نقش دولت و مجلس در تغییرات سیاست‌های اقتصادی ایران؛ مطالعه موردی: برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی» (۱۳۶۸-۱۳۷۲)، دوفصلنامه دانش حقوق اقتصادی (دانش و توسعه سابق)، دوره ۱۹، شماره ۲.

شادلو، عباس (۱۳۸۱)، تکثرگرایی در جریان اسلامی. تهران: نشر وزرا.

عظیمی دولت‌آبادی، امیر (۱۳۸۷)، منازعات نخبگان سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

قبادزاده، ناصر (۱۳۸۱)، روایتی آسیب‌شناختی از گسست نظام و مردم در دهه دوم انقلاب. تهران: فرهنگ گفتمان.

قدیری اصلی، باقر (۱۳۸۵)، «نگاهی به سیاست‌های اقتصادی دولت». اطلاعات سیاسی اقتصادی، دوره ۲۱، شماره‌های ۴ و ۳.

کدی، نیکی (۱۳۸۳)، نتایج انقلاب ایران، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران: نشر قومس.

کردزاده کرمانی (۱۳۸۰)، اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی. تهران: مرکز چاپ و نشر وزارت امور خارجه.

کلارک، باری (۱۳۸۹)، اقتصاد سیاسی تطبیقی، ترجمه عباس حاتمی. تهران: نشر

گری، جان (۱۳۷۹)، فلسفه سیاسی هایک، ترجمه خشایار دیهیمی؛ تهران: انتشارات طرح نو.

مصلی نژاد، غلامعباس (۱۳۸۴)، دولت و توسعه اقتصادی در ایران. تهران: نشر قومس.

مؤمنی، فرشاد (۱۳۸۶)، اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختاری. تهران: نقش و نگار.

نبوی، حسین (۱۳۸۳)، خاطرات قدیران. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

نیلی، مسعود (۱۳۷۶)، اقتصاد ایران. تهران: موسسه عالی پژوهش و برنامه ریزی اقتصادی.

هادی زنوز، بهروز (۱۳۸۴)، «فقر و نابرابری درآمد در ایران». فصلنامه رفاه اجتماعی، شماره ۱۷.

یزدی، ابراهیم (۱۳۷۹)، سه جمهوری. تهران: جامعه ایرانیان.

(ب) منابع انگلیسی

Ehteshami, A. (1995). *After Khomeinism*. London and New York: Rutledge press.

Hakimian, H. & Karshenas, M. (2000). *Reform and reconstruction in Iran (in the economy of Iran dilemmn of an slamic state)*. Edited by Parvinalizade, London: New York I.B.Tauris: New York.

Mittelman.J.H.(2000)*The GlobalizationSyndrome:Transformatio and Resistance*, the princeton university press.